

«کار و تلاش»

آموختنی‌ها

- ۱ معنا و مفهوم ابیات درس
- ۲ ترتیب واژه‌ها در جمله
- ۳ مفهوم کار و عمل در زندگی
- ۴ تبدیل نظم به نثر ساده
- ۵ آشنایی با کلمات مخفف
- ۶ آشنایی با پروین اعتصامی و عبدالرحمن جامی شاعران برجسته‌ی ایرانی

جعبه‌ی کلمات

کلمات مترادف

صبور: شکیبا و بردبار	کامکار: بسجای درمندی	خاکیان: لایه‌ی از مخلوقات (آسان)
تیره دل: بد انیش	سور: جشن	بیکران: بی پایان
خاکدان: دنیای خاکی، این جهان	ژرف: گود، عمیق	اعتماد: اطمینان
تنی چند: چند نفر	خور و خواب: لایه‌ی از راهی (خورن و خوابیدن)	فلرغ: اسوده
اندرون: داخل	مستوده‌اند: ستایش کرده‌اند	قادر: توانا
مسکین: بیچاره، بی‌نوا، نیازمند، تهیدست		
توشه: خوراک اندک یا خوراک برای مدت معینی، آذوقه‌ی سفر		

کلمات متضاد

مسکین ≠ بی‌نیاز، ثروتمند	اسراف ≠ صرفه‌جویی	پیری ≠ جوانی
عاقل ≠ نادان	فراز ≠ نشیب	راست‌گویی ≠ دروغ‌گویی
حاضر ≠ غایب	غافلان ≠ حسابداران	هشیار ≠ ناهشیار

کلمات هم خانواده

رحمت، میزاحم	حضور، حاضر	غافل، غفلت
قناعت، قانع	ملک، املاک	
فارغ، فروغ	حسود، حسد	



برای پیشرفت بیشتر و جهش در علم و دانایی، باید با تأمل درس خواند اما تلاش و پشتکار بال دیگر این پرواز است. با تلاش، تکرار و تمرین بسیار می‌توانیم به آنچه آرزو داریم، برسیم. در راه رسیدن به آرزوهایمان، ممکن است مشکلاتی پیش بیاید، ولی کوشش و تلاش آن‌ها را از سر راهمان دور می‌کند و راه را برایمان هموار می‌سازد تا به آنچه می‌خواهیم برسیم.

به راهی در سلیمان دید مورچه مورچه که با پای ملخ می‌کرد زوری

حضرت سلیمان در راه مورچه‌ای دید که پای ملخ را به زور می‌کشید.
 به زحمت، خویش را هر سو کشیدی طرف و از آن بار گران، هر دم خیدی لطف

با زحمت زیاد خود را به هر طرف می‌کشید و هر لحظه زیر بار آن بار سنگین خم می‌شد.
 ز هر گزیدی، برون افتادی از راه ز هر بادی، پریدی چون پر گاه مانند

با برخورد هر ذره‌ای از راهش برون می‌افتاد و از وزش هر بادی، مانند گاهی می‌پرید.
 چنان بگرفته راه سعی در پیش گرفتن که فارغ گشته از هر کس جز از خویش خودش

آن چنان در کار خود کوشش می‌کرد که انگار به چیزی جز به کار خودش مشغول نبود.
 به تندی گفت: «کای مسکین نادان! چرا تو چرا تو فارغ از ملک سلیمان؟»

حضرت سلیمان با خشم گفت: ای بیچاره‌ی نادان! چرا از پادشاهی سلیمان بی‌خبری؟
 یا زین ره به قصر پادشاهی بخور در سفره‌ی ما هرچه خواهی از این راه

از همین راه، برو به سوی قصر پادشاهی ما و هرچه می‌خواهی در سفره‌ی ما بخور.
 چرا باید چنین خوابه خوردن کما به ارغصه خوردن تمام عمر خود را بار بردن

دلیلی ندارد که این طور غصه بخوری و تمام عمر خودت را باربری کنی.

علوی

راه ^{عبود می کنند} ره است اینجا و مردم رهگذارند مبدا بر سرت پایی گذارند

اینجا وسط راه است و مردم هم از اینجا می گذرند. مبدا پا رویت بگذارند.

مکش بیسوده این بار گران را ^{ادیت نلن} میازار از برای جسم، جان را»

بیسوده این بار سنگین را به دنبال خودت نکش و به خاطر خوراک، جست و جانت را آزار نده.

بگفت: «از سوره کمتر گوی با مور که موران را، قناعت خوش تر از سور ^{صرفه جویی}

مورچه گفت: «با مورچه در مورد جشن و مهمانی صحبت نکن؛ زیرا آن ها خرسندی و قناعت را از مهمانی بیشتر دوست دارد.

نیفتد با کسی ما را سر و کار که خود هم توشه داریم و هم انبار

نیاز و احتیاج ما به کسی نیست، زیرا ما مورچه ها، هم غذا داریم و هم انبار آذوقه.

مرا امید راحت هاست زین رنج ^{از این} من این پای ملخ، ندهم به صد گنج ^{می دهم}

من به امیدی که به آسایش های آینده دارم این رنج را می کشم و این پای ملخ را بلا صد گنج عوض نمی کنم.

اگر تو گرت هواره باید کلمکاری ز مور آموزه رسم بردباری ^{صبر}

اگر می خواهی همیشه سعادت مند و کار و پایی، راه و رسم بردباری را از مورچه بیاموز.

مرو راهی که پایت را بینند ^{لایح از گرفتار شدن} مکن کاری که هشیاران بخندند ^{کنایه از مسخره کردن}

وارد راه هایی نشو که گرفتارت کنند و دست به کارهای جاهلانه ای زن که دانایان مسخره است کنند.

زمان همگ تدبیر، عقل باش و ینا ^{گاه عاقلانه} راه امروز را میسپار ^{والذاری نلن} فردا

هنگام تصمیم گیری، عاقلانه و با بینش تصمیم بگیر و راهی را که امروز باید بروی، به فردا نینداز.

* (خل امر) بگوش اندر پار زندگانی که شد پیرایی پیری، جوانی ^{زیبت} ^{بیارم}

در آغاز جوانی به سعی و تلاش مشغول باش؛ زیرا سرمایه ی تلاش دوران جوانی، زبور روزگار پیری است.

